

# مصائب یک کلمه؛ ارشاد

مقاله‌ای تحلیلی، توصیفی از خسرو طالبزاده

## از حسینه ارشاد تا گشت ارشاد

قدرت کلمه و چگونگی رخنه آن در جان و ذهن آدمی عجیب پر ز راز و رمز است و معنی آن، چونان موری در دل تاریکی شب، آب‌گونه در جامعه روان می‌شود و در گذر زمان خویشکاری خود را پیش می‌افکند و در ضمیر ناخودآگاه آدمی خانه می‌سازد و آدمیان و بسا خالقان خود را به تسخیر خود درمی‌آورد و صید، صیاد می‌شود. کلمه زیست دوگانه دارد؛ زیست روزانه که آن را در فرهنگ‌نامه‌ها می‌توان دید و زیست شبانه که در متن جامعه و سیاست و فرهنگ با فانوس درایت آن را می‌توان رویت کرد. شاید به همین سبب بوده است که نخستین پرده در آغاز داستان آفرینش هم کلمه بود و هم در داستان هدایت و ارشاد وی، آموختن اسما و کلمات نخستین درس به انسان. خویشکاری پیامبران هم ترجمان این کلمات به زبان هر قوم و به تناسب هر زمانه و پیراستن آن از تیرگی خاطره‌ها و تنزیه آن از گرد تشبیهات زمانه بوده است. زیرا سرچشمه گمراهی انسان از چگونگی نامیدن‌ها و چرایی نام‌ها است. انسان با نامیدن هر شیئی آن را به تسخیر و تملک خود درمی‌آورد و استیلای آدمی بر خود و بر دیگری در نامیدن ممکن می‌شود. اینکه آدمیان را برده و رعیت بنامند یا انسان آزاد و شهروند، دیگری را دشمن بخواند یا انسان، طبیعت را ماورا و خانه خود اسم بگذارد یا منبع ثروت و قدرت، داستان استیلا و استبداد و استثمار یا داستان دادگری و آزادگی و برادری است. اما، سویه تراژیک زیست شبانه کلمه، میل آن به فرافکنی و تسخیر کل است، کلمه در گذر زیست شبانه خود، انسان را هم به دامگه تسخیر و ورطه تملک خود می‌کشد و قربانی می‌کند. به عبارتی حکیمانه، آدمی مقتول و کشته شده کلمه است و کلمه گاهی به جای نام و آبرو و افتخار، به ننگ آغشته و راهبر گم‌گشتگی می‌شود. رشاد يك کلمه است و ابزار انتقال پیام و معنی در زیست روزانه آن و اما می‌تواند به حد معنی زیست روزانه خود خرسند و بسنده نباشد، به جای آنکه راه هدایت را بنماید، در

معني بي‌کرانه خود و زیست شبانه، انسان و جامعه و دولت را به گمراهي بکشاند، زیرا آنچه از حد خود بگذرد، بر ضد خود عمل می‌کند و تنها خدا است که حد ندارد و کلمه حد دارد. کلمه ارشاد که پس از انقلاب اسلامي در نظام مستقر در عنوان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي به کار رفت، در زیست روزانه خود سرگذشتي ساده و سراسر است دارد اما در زیست شبانه این کلمه، داستاني وارونه و پیچیده و هزارتوي. ارشاد براي انقلابيون و مبارزان با نظام پهلوي شناخته شده و بار معنایي معلوم و محدود داشت که با علي شریعتي همزاد است؛ نماد و نشانه مکتبِ عدالت و شهادت و مبارزه با استبداد، استثمار و استحمار. ارشاد به مکان این مکتب و شریعتي به معني آن اشاره دارد و داشته است. این کلمه براي موسسان حسینیه ارشاد همان هدایت بود و شاید اعلام بیعت و خویشاوندی با مسجد هدایت آیت‌الله طالقانی که هر دو يك معني را به یاد می‌آورند. هدایت و ارشاد براي يك نهاد شیعی مدني بجا و درست است و زیست روزانه و شبانه آن یکی است. زیرا به راستي خویشکاري این نهادها تبلیغ و نشر معارف دینی و شیعی است؛ همان خویشکاري راستین و سرشار از درد و رنج يك انسان مکتبی؛ شریعتي و همان خویشکاري دلسوزانه و روشنگرانه طالقانی در میان هزاران نهاد و کانون‌هاي هم‌مانند در شکل و متفاوت گاه متضاد در محتوي. ناصر میناجي، از موسسان حسینیه ارشاد که از جانب دولت موقت مسوولیت ساماندهي وزارت اطلاعات و جهانگردی (نهادهي مستقل از فرهنگ و هنر و آموزش عالی) را پذیرفت، با دل‌بستگی‌اش به خاطره‌هاي نام و معني ارشاد به اقدامي سترگ و شگرف دست زد و در هفتم خرداد سال 58 با تصویب شوراي انقلاب اسلامي نام این سازمان دولتي (وزارت اطلاعات و جهانگردی) را به وزارت ارشاد ملي تغییر داد.

کلمه ملي بعید است از سر ملي‌گرایی بوده باشد بلکه بیشتر بیانگر وظیفه و مأموریت ذاتي این سازمان یعنی تبلیغ و انتشار دستاوردها و تصویرسازی جذاب از نظام مستقر، به ویژه براي مخاطبان خارجي و جهانگردان بود که مأموریتی ملي به معنای کشوري به شمار می‌رفت. روند زیست سياسي و رسمي این دو کلمه (ارشاد و ملي) در يك عنوان رسمي به سرنوشتي دوگانه انجامید. خیلی زود، در سال 59، کلمه ملي به اسلامي و عنوان وزارتخانه به وزارت ارشاد اسلامي تغییر کرد. چون بعید می‌نمود که در فضای انقلابي جهانی‌نگر آن زمان، کلمه ملي در نام‌گذاری يك سازمان فرهنگی رسمي بتواند تاب و دوام بیاورد و از خود دفاعي خشنودکننده بنماید. کلمه ملي حذف و نیمی از يك اشتباه بنیادی و شگرف (ارشاد ملي) اصلاح شد. در این سال‌ها، عنوان ارشاد اسلامي چندان مساله‌برانگیز نبود زیرا هنوز وزارت ارشاد اسلامي همان

ساختار و تکالیف تبلیغی و نشر را برعهده داشت و شاید هم به گمان حتی برخی مدیران آگاه، ارشاد فقط يك لفظ بود و چندان اهمیتی نداشت زیرا در زیست روزانه کلمه، معنی بر کلمه و مسمی بر اسم و فرم بر محتوای برتری دارد. در تداوم این روند و در سال 1365، با تکمیل وظایف این وزارتخانه و واگذاری وظایف فرهنگی و هنری به معنای خاص آن از وزارت فرهنگ و آموزش عالی به وزارت ارشاد اسلامی، عنوان وزارتخانه به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تغییر کرد. کلمه ارشاد متفاوت از کلمه ملی، خشنودکننده و جذاب به نظر آمد و ارشاد خرسندانه، برخلاف کلمه ملی، عافیت به خیر شد اما نه عاقبت به خیر. از این زمان، کلمه ارشاد دو زیست روزانه و شبانه داشته است، دو زیست کاملاً دوگانه، زیست فرهنگ‌نامه‌ای و زیست رسمی و سیاسی. رخدادهای پسین نشان داد که این کلمه فقط يك لفظ نیست، تمام معنی است و زیست فرهنگی و اجتماعی دارد و میل به تعدی و از خود بیرون شدن و فرافکنی، همان میل پیشین فراتر رفتن از دایره بسته يك نهاد مدنی؛ حسینه ارشاد، به قلمرو بی‌حد و کرانه يك سازمان دولتی؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ارشاد در هم‌نشینی با فرهنگ چندان خرسند نبود و این میل فرافکنی، آن را وامی‌داشت و تشویق می‌کرد تا فرهنگ را هم به تسخیر خود درآورد و داستان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با کشاکش میان ارشاد و فرهنگ آغاز شد.

ساختار و سازمان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی محصول فرآیند کنش عقلانی و کارشناسی و آینده‌نگرانه مدیریتی و طراحی سازمانی از پیش‌اندیشه‌شده متناسب به اهداف کلان نظام به خصوص قانون اساسی و مقتضیات زمانه نبوده است، بلکه محصول و فرآیند روند تاریخی بوده است که به گونه‌ای کلاژوار و لحاف‌چهل‌تیکه، هر تیکه و قطعه آن به رخدادی سیاسی و دولتی و زمانی دور یا نزدیک بازمی‌گردد و آن را به تصویر می‌کشد و هر پرده آن سازی جدا می‌نوازد که هیچ موسیقی گوش‌نواز و سمفونیک ندارد زیرا هر وزیری بنا بر همان خاطره‌های ارشادی و دل‌بستگی‌های هدایتی خود، تیکه‌ای و پازلی را بر این سازمان چسباند و آن را گسترش داد و فربه‌تر کرد و فرهنگ در ترکتازی ارشاد همچنان ناظر بازیگری آن بود.

دوگانه میان ارشاد و فرهنگ در درون این سازمان به اصل 24 قانون اساسی بازمی‌گشت. مباحث مجلس شورای خبرگان قانون اساسی حکایت از درایت، هوشمندی و درک عالمانه آنان از فرهنگ در این اصل دارد که شهید بهشتی در تصویب نهایی آن با همیاری و همفکری شهید باهنر به عنوان رییس کمیسیون فرهنگ نقش بزرگی داشت. این اصل يك قاعده فرهنگی دارد و يك استثنای ارشادی؛ قاعده و اصل بنیادین آن این است که مطبوعات و نشریات در بیان مطالب آزادند. این اصل فرهنگی

يك استثنا دارد كه قانون‌گذار فعليت آن را بسيار محدود و مقيد و نادر مي‌ديد و تعريف كرد؛ مگر مخل مباني اسلام و حقوق عمومي باشد. در مجلس خبرگان بر سر كلمه مباني بحث‌هاي داغ و گاه تندي ميشد تا راه هرگونه تفسير و رايي براي محدود كردن آزادي مطبوعات و نشریات (در واقع كل قلمرو فرهنگ و هنر) ناگشوده بماند. به تفسير ميانگين نظر اين خبرگان، مباني اسلام با شريعت، ارزشها، احكام و... متفاوت بود و دايره بسته و قلمرو مضيق و مصاديق تنگي را دربرمي‌گيرد. اما زيست شبانه ارشاد و ناخشنود از گسترده وسيع اصل فرهنگي آزادي به قلمرو تنگ و استثنائي مگر ارشادي بسنده و خرسند نبود و ميل قدرتمند فرافكني آن، به همياري و دستياري سازوكارهاي بروكراتيک موروثي نظام پيشين و فربگي سازمان عمودي و انبوهي وظايف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، به جاي فرهنگ به صدر نشست و جا يگاه قاعده و استثنا را وارونه كرد و در سه خويشكاري و ماموريت قانوني هدايت و نظارت و حمايت، خود را بازسازي كرد و برکشيد. حمايت هم در تفسير ارشادي در خدمت هدايت و نظارت بوده و بي‌آن دو معنائي نداشته است. از اين پس، كم و بيش و صرف‌نظر از نيت مديران عالي و مباني اين وزارتخانه، تاممي ساختار و سازمان اين وزارتخانه براي رصد كردن و پيگيري اجراي همان كلمه مگر ارشادي و استثنائي ساماندهي و بسج شد و استواري و پايداري يافت. با تفكيك و دوگانه‌سازي ميان اين اصل فرهنگي و استثنائي ارشادي، ساختار و سازمان وزارتخانه به سود استثنائي ارشادي پيش رفت و در عمل و زيست شبانه كلمه ارشاد در عنوان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، فرهنگ به نفع ارشاد عقب نشست و دوباره وزارت فرهنگ عملا به وزارت ارشاد اسلامي مبدل شد و ميان يك سازمان دولتي با يك سازمان مدني و غيردولتي مانند حسينييه ارشاد، امر متشبه و وزارتخانه به حسينييه تحويل و متحول شد. ديگر ندائي جانكاه فرهنگ شنيده نشد كه ارشاد مهم است اما در جا يگاه خودش، مكان ارشاد همان حسينييه‌ها، مسجدها و نهادهاي تبليغي و هدايتي مدني است كه بايد دري گشوده و خوشرويانه به روي همه سليقه‌ها و گرايشهاي اسلامي و ديني داشته باشند؛ از علي شريعتي تا احمد كافي، از محمود طالقاني تا حسين‌علي راشد. آن‌گاه كه ارشاد از جاي و حد خود كنده ميشود و ميل كلي بودن آن را آكنده مي‌سازد، ارشاد نيست، اكراه است. منشش فرهنگ نيست، قدرت است. خواستش معطوف به ساختن جامعه فرهنگي و هنري نيست، معطوف به تخریب و فرهنگ و هنر و پرورش افكار برابر با يك نسخه از انسان و جهان از پيش طراحي شده است.

اما ارشاد در زيست شبانه خود به اين حد هم خرسند و خشنود نبود و بايد تكليف فرهنگ را در اين هماوردي و همنشيني نا به جاي خود با

خود، از منظر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی روشن می‌کرد و جایگاه معرفتی خود را ارتقا می‌بخشید و محل نزاع را از منطقه سازمانی به منطقه شناختی گسترش می‌داد. در این گام از ضعف بنیادین و تاریخی فرهنگ بهره برد و به آن تهاجم کرد؛ ضعف معرفت‌شناسی فرهنگ.

فرهنگ به معنای خاص آن، از زمانی برای ایرانیان موضوع شد و در ادبیات رسمی و علمی و در افکار عمومی رواج یافت که فرهنگستان زبان فارسی در اواخر دوره پهلوی آن را به جای culture برگزید و به سردرگمی کلماتی چون صنایع مستظرفه، معارف و ... در عناوین دولتی و علمی پایان داد. این کلمه از نظر زیباشناختی، ادبی و معنایی جذاب بود و زود همه‌گیر شد و ریشه و تبار آن به متون اوستایی و مزدیستایی بازمی‌گشت و معانی‌ای چون خورنه و فره ایزدی و شاهی و ... بر پیوند میان انسان با ماورای خود و جهان گیتی و به جهان مینوی دلالت و اشاره دارد. فره همان لطف و عطیه الهی است، اما به دلایلی روشن در جهان فکری و فرهنگی پس از اسلام چندان باب و رایج نشد و به معنایی که امروزه از culture فهمیده و درک می‌شود، فهمیده و به کار برده نشد. در ادبیات شاخص ایرانی مانند دیوان‌های مثنوی، حافظ و سعدی و متون کلاسیک ایرانی و اسلامی این واژه چندان رایج نیست و معنی تنگ و محدودی داشته است که بیشتر به آگاهی و دانش و گاهی ادب به کار برده شده که دلایل خاص خود را دارد. فرهنگ در تاریخ ادبی و علمی و هنری ایران اسلامی موضوعیت داشت اما طریقت نداشت. در حالی که هم‌سنگ معنایی دیگر culture ادب بود که در ادبیات ایرانی و اسلامی و در تاریخ و اجتماع ایران فراگیری و پشتوانه علمی، حکمی، فلسفی، ادبی، فرهنگی، تاریخی و اجتماعی سرشار و پردامنه و پایدار و استواری داشته است و در میان اهل علم، در هر طریقتی و در میان ادبیات بومی، در هر قومیتی و زبانی، رایج و قابل فهم و در زیست اجتماعی رهنمائی همگان بوده است. ادب بیش از فرهنگ، به نفس و خود انسان و پاکي و صفای درونی اشاره دارد و صورت بیرونی و اجتماعی آن آداب است. ادب و فرهنگ هیچ چالش و ستیزی باهم ندارند بلکه به هم اشاره دارند، اشتراك لفظی ندارند اما اشتراك و خویشاوندی معنایی دارند. در ادبیات دوره پیش از اسلام فرهنگ همان ادب است. اما بر خلاف فرهنگ، ادب دچار گسست تاریخی نشده بود و سیر تحول معنایی آن از ادب تا زیست اجتماعی آن به معنای آداب که سلوك و منش همه طبقات و گروه‌های اجتماعی را دربرمی‌گرفت، چندان ایهام و ابهامی نداشته است. اما فرهنگ در میانه يك مغاك تاریخی از صدر اسلام تا عصر پهلوی به سر برده بود و بار امانتی را بر دوش می‌کشید که تاب تاریخی آن نداشت.

در جهان غرب، پس از عصر روشنگری که کالچر به مثابه اندک واژه‌های ابداع‌شده مانند طبقه، روشنگری، دموکراسی و... پر شتاب و آنگونه روان و رایج شد، به هر دو معنی در دو سنت فرهنگی و فلسفی متفاوت به کار رفته است. آلمانی‌ها که مکتب انتقادی فرهنگ مدرن، این فرزند روشنگری را تبیین کردند، بر خلاف فرانسویان و انگلیسی‌زبان‌ها کالچر را به معنی تمدن (civilization) یعنی جنبه مادی و امر عینی و بیرونی فرهنگ حقیقی تلقی می‌کردند و از موضوع و مبحث کالچر به معنای دقیق آن، Bildung، هم‌ریشه با ساختن (معادل انگلیسی Build) را می‌فهمند که معنایی نزدیک و هم‌سنگ با ادب و تعلیم و خودسازی دارد.

شاید فراگیری زبان فرانسوی و انگلیسی در زمانه اواخر سده سیزدهم و اوایل سده چهاردهم در ایران در میان فرهیختگان و اعضای فرهنگستان زبان در این معادل‌سازی موثر بوده است که آنها به سنت فرانسویان و انگلیسی‌زبان تمایل نشان دادند و برای کلمه culture فرهنگ، نه ادب را تصویب کردند.

اما مغاک تاریخی و گسست فرهنگی میان پیش از اسلام تا دهه بیست در سنت فرهنگی ایران، چنان فرهنگ را در پایگاه تاریک و بی‌استواری قرار داده بود که تمناي معنی شدن داشت. برای این فراخوان در ایران هر اهل تحقیق و دانشگاهی و حزبی با هر مرام و مکتبی می‌کوشیدند تا آن را از چشمانداز خود تعریف و این مغاک و گسست تاریخی فرهنگ را با تفسیر خود از علم مدرن پر کنند. فرهنگ با گسستگی تاریخی و در برابر رقیب جوان و پرتوان و سرشار از ادبیات علمی و ادبی culture چونان بت عیار در هر زمانه‌ای به شکلی به درآمد و دستاویز بازی‌های نظری شد زیرا فرهنگ در بستر زیست تجربه شده و علمی و ادبی در ایران چهره چندان آشنایی نبود و مردم آن را بیگانه‌ای با شخصیت مرموز و مغرور، والامنشی می‌دیدند و او را اهل کتاب و کتابخوانی تلقی می‌کردند و از آن خود نمی‌دانستند. اهل علم و تحقیق هم در نسبت میان ادبیات نحیف فرهنگ با ادبیات قوی کالچر چاره‌ای جز جعل تعریف تازه چاره‌ای نمی‌جستند. در کشاکش میان تعاریف فرهنگ، دولت‌ها هم ساکت و خاموش نبودند و فرهنگ و دقیق‌تر، تمدن را باب میل خود تعریف و طراحی و دیکته می‌کردند و آنها هم می‌کوشیدند تا مغاک تاریخی و هزار ساله فرهنگ را به نفع خود و با اتکای به قدرت دستور و دستور فرهنگ‌مابانه و بودجه فرهنگی خود پر کنند.

فرهنگ (culture) در جغرافیای فلسفی و فکری غرب هم به خودی خود، کلمه مبهمی است و پس از سده‌ها از عصر روشنگری تا امروز که بیش از 200 تعریف برای آن ارایه شده، هنوز محققان اذعان دارند که تعریف

نهایی برای آن ناممکن است. گویی چونان ماهی‌ای است که به سادگی و آسانی به تور تعریف و معنی تن نمی‌سپرد و گویی خیال واهی ماهی‌ای در دریا است که می‌خواهد بفهمد که آب و دریا چیست. تعریف فرهنگ هنوز در راه است و به مقصد نرسیده و شاید هم هیچگاه به سرمنزل مقصود نرسد. اما سیر تحولی کالچر در زیست تجربه‌شده در جهان غرب راه درست و آنگونه خود را سپری کرده است زیرا در جهان امروز، تمدن و تفکر غرب تنها نهاد اکمل و اتم<sup>۳</sup> است و اگر فیلسوفانی گفتند غرب به پایان رسیده است منظورشان همان اتم<sup>۳</sup> و اکمل است. در دوران رنسانس و عصر روشنگری، قرار شد هنر فضای تهی و مگاکي خدای رانده شده از سپهر جامعه و انسان را پر کند و نیاز روح گسسته‌شده از آسمان را برآورده سازد. انسان مدرن با الهام از طبیعت، این هم پیامبر و هم کتاب مقدس بشر جدید، با تکیه بر آموزه‌های رومی/مسیحی راه خود را دریافت و کانون هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی خود را بازیافت؛ می‌اندیشم پس هستم. در این اندیشیدن وجود انسان در خاک زمین بی‌آسمان پای و ریشه داشت. در این سیر تحولی، طبیعت هم چراغ راهنما و دستگیر بود و هم منبع کسب قدرت و فرهنگ همان طبیعت. ریشه مشترک میان زراعت (cultivation) و فرهنگ (culture) تصادفی و دلخواهی نبود، کشاورزی و طبیعت انسان جدید را ماورا و مسکنت بخشید و فرهنگ از آسمان به دل خاک طبیعت هبوط کرد. هنر و فرهنگ طبیعت‌گرا الگو و منبع تقلید و محاکات درونی و بیرونی شد هم خودسازی و هم تمدن‌سازی. فرهنگ به مثابه طبیعت و طبیعت به مثابه فرهنگ اگرچه به يك گونه پیش رفت و از جهان خشک هندسی طبیعت‌گرایانه، تا فرهنگ و هنر رمانتیستی، امپرسیونیستی، انتزاعی و مدرن و پست‌مدرن تاریخ پر کشمکش خود را سپری کرده است اما دستاوردی مهم را همواره پاس داشته است؛ اگر طبیعت آموزگار است، پس رسم و منش طبیعت‌گرایانه برای استواری و پایداری بر خود و جهان هم آموزنده است؛ مهندسی فرهنگ (Engineering of culture). خوارزمی ریاضیدان مشهور قرن دوم و سوم هجری، مهندسی را علم آبیاری و کشاورزی تعریف کرد، مهندسی فرهنگ که در ریشه معنایی و هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خود با زراعت خویشاوندی دارد، می‌تواند روش علمی برای علم و فلسفه فرهنگ غربی باشد زیرا در جهان یکپارچه غرب مهندسی فرهنگ در جای خود ایستاده بود. مهندسی فرهنگ جایگاهش در فلسفه و تاریخ غرب و سیر تحول معنایی کلماتی چون خدا، انسان، جامعه، دین درست و راستین است و بر استیلا و چیرگی انسان بر انسان، دولت بر انسان و غرب بر شرق دلالت دارد و ابزار قدرتمند و پرنفوذی است. به خصوص، با سیر تحول پرشتاب در جهان تکنولوژی و تقدیس تفکر تکنیکی که اقتباسی مدرن از

طبیعت و بیانگر ذات تفکر و ایدئولوژی غرب (غروب حقیقت) و غرب تکنیکی است، مهندسی فرهنگ نیز پا به پای گسترش تکنولوژی دامنه سیطره خود بر جهان و در جهان را گسترش داده و در قالب متون متنوع سیاست‌گذاری فرهنگی بازتولید و بازنمایی شده است.

ارشاد در غیبت و فقر تفکر و فلسفه و معرفت اسلامی/ایرانی و در جهان افسون‌زده علوم تجربی پوزیتیویستی شیفته محاسبه، آمار و اعداد، مهندسی فرهنگ را به خدمت گرفت تا با معرفت‌شناسی جذاب و فریبی مهندسی فرهنگ، آن را جایگزین فرهنگ و معرفت‌شناسی مدرن مهندسی فرهنگ را جایگزین حکمت غریب و کم‌سوی فرهنگ‌شناسی و به واقع غیبت معرفت نفس و حکمت ادب و ادب‌شناسی کند.

اگر فرهنگستان زبان در دهه بیست آن اشتباه، نه بنیادی، بلکه ظریفانه تاریخی را نکرده بود و به جای فرهنگ، ادب را برگزیده بود، ارشاد هیچگاه نمی‌توانست از مهندسی ادب سخن براند، زیرا در نزد همگان، چه فرهیختگان و چه مردمان کوچه و بازار به ذوق ادبی و ادب‌شناسی و تاریخ پیوستاری خود و ادب می‌دانستند و می‌دانند این یک شوخی و کم‌دی است و سویه دیگر آن در این مرز و بوم آکنده از معانی ادب، تراژیک است. مهندسی علم آب، خاک، هوا و آتش است، فرهنگ/ادب حکمت و علم انسان است. مهندسی آسمان و فرّسه ندارد، فرهنگ/ادب صورتی آسمانی و چهره آینه‌گونه هستی است. موطن مهندسی فرهنگ، طبیعت است و موطن فرهنگ/ادب دل و جان آدمی است. زبان فرهنگ زبان ادب است و زبان مهندسی فرهنگ، زبان قدرت. مهندسی علم اعداد است و فرهنگ/ادب علم احوال. منطق مهندسی قطعی و مسلم و بی‌چون و چرا است و منطق فرهنگ/ادب منطق احتمالات و ممکنات و با چون و چرا است. منش مهندسی تکنیکی و تکنولوژیک است و منش فرهنگ/ادب عاشقی و محبت‌ورزی است. قلمرو مهندسی فرهنگ جهان‌شمول است و به پهنه جغرافیای جهان پهنای دارد و قلمرو فرهنگ/ادب به اندازه هر شهر و بومی محلی است. مهندسی فرهنگ مونولوگ است و فرهنگ/ادب دیالوگ است. زمان مهندسی فرهنگی آفاقی است و زمان فرهنگ/ادب انفسی است.

ارشاد به کمک ایدئولوژی غرب‌زده مهندسی فرهنگ و در فضای غبارآلود فقر تفکر تاریخی- فرهنگی، تمدن فرهنگی را به جای فرهنگ/ادب بر ذهن و جان قانونگذاران فرهنگی نشانده و به مدیران/مهندسان دولت فرهنگ یا دولت فرهنگی الهام کرد که تولید فرهنگی همان شکوفایی فرهنگ/ارشاد است، هر قدر آمارها و ارقام و شمار محصولات و فعالیت‌ها و نهادهای فرهنگی دولتی، عمومی و خصوصی افزایش یابد، فرهنگ/ارشاد رشد و گسترش می‌یابد و زمان و مکان را درمی‌نوردد. مبرهن است که تولید هم مساوق و برابر است با پول و بودجه فرهنگی.



بنابراین افزایش پول و بودجه فرهنگی یعنی رونق و شکوفایی فرهنگ/ارشاد. کاسبان فرهنگ/ارشاد، از هر گونه و جناحی، دست به کار شدند تا این دستاورد بزرگ مهندسی فرهنگ را تشویق و ستایش کنند و یارانه‌های بیشتر بستانند.

ندای دردمندانه فرهنگ/ادب باز شنیده نشد که شریعتی، علامه طباطبایی، شهید مطهری و خیل بزرگی از ادیبان، شعرا، نویسندگان، هنرمندان، فیلسوفان و حکما و عارفان مستقل و آزاد در حسینیه‌ها و مساجد و کانون‌های مدنی خود، هیچگاه چیزی از یارانه دولتی نستاندند و فرهنگ/ادب را ساختند. منبع فرهنگ/ادب دل و درد و سخن عاشقانه و دردمندانه است و چون سخن از دل برخیزد به دل نشیند و سخنی که از پول و قدرت مهندسی فرهنگ برمی‌خیزد، در انبارهای کتاب و قفسه کتابخانه‌ها و آرشیوهای فرهنگی و هنری شخصی و ملی خاک می‌خورند و شعاع و دامنه تأثیری بیش از این ندارند یا دست‌کم مونولوگوار خالق و خواننده اثر فرهنگی و هنری مهندسی فرهنگ یکی است؛ دولت.

اما ارشاد به این قلمرو معرفت‌شناسی هم خرسند و خوشنود نشد و روند فرافکنی خود را از فضای تنگ سازمان‌ها و نهادهای دولتی و غیر دولتی به فضای باز خیابان هم باید باز می‌کرد و برای تحقق میل سیراب‌ناپذیر خود باید به نمایش خیابانی درمی‌آمد. این‌بار باز به کمک ایدئولوژی مهندسی فرهنگ/ارشاد، پرده از آخرین ترفند خود برگشود؛ گشت ارشاد.

در مهندسی فرهنگ غربزده کالبدگرا و طبیعت‌گرا، پیکر و تن همان جان و دل است. مدیران شهری غربزده و کالبدزده که افق دیدشان، چه از نگاه انسان و چه از نگاه پرنده در شهر، از کالبد و ساختوساز برج‌ها و عمارت‌ها، پل‌ها و شاهراه‌ها و فضاهای سبز و پررنگ و لعاب‌فرا‌تر نمی‌بینند و نمی‌روند، رنگ و ظاهر شهر را همان باطن و جان آن می‌دانند و در نگرش مهندسی فرهنگی/ارشادی شهر همان مسجد و حسینیه است و قوانین و آیین‌های شهری همان آداب و مناسک حسینیه‌ها و مساجد. بنا بر نسخه تجویزی مهندسی فرهنگ در و دیوار شهر از نشانه‌های دینی آکنده می‌شود، در تداوم این فرآیند، نظارت بر پیکر و تن و ظاهر شهر همان پیراستگی خیابان و شهر از بی‌فرهنگی/ارشادی است. ارشاد در آخرین پرده نمایش خود، خود را شهری کرد و شهر را جولان‌گاه مهندسی فرهنگ و انسان.

باز ندای جان‌سوز فرهنگ/ادب شنیده نشد که غربزدگی برخلاف آنچه جلال آل‌احمد آن را کالبدی تعریف می‌کرد و از حد پوشاک و ظاهر زیستن فراتر نمی‌دید، نمی‌تواند سرمشق مبارزه رسمی غربزدگی باشد چون این تفسیر ظاهرگرایانه و وارونه، خود غربزده است و فرهنگ/ادب را

نباید به کالبد، تن و پیکر فرونهاد. جای ارشاد در ون گشت ارشاد نیست، ارشاد باید به خویشتن خویش یعنی حسینه‌ها و مسجدها و کانون‌های دینی و ادبی مدنی بازگردد. این راه بن‌بست است و بازگشتن از خیابان‌ها به نهادهای مدنی دینی، عقب‌نشینی نیست، خود راه ارشادی و هدایتی است.

ارشاد در گشت مفهومی خود از حسینه ارشاد تا گشت ارشاد، با اتکای به دم غربزده مهندسی فرهنگی در قالب گشت ارشادی خیابانی شد تا آخرین سنگر خود را پیروزمندان فتح کند و با ون ارشادی پرده از باطن تکنیک‌زده خود رخ برکشد و چهره بر همگان بگشاید تا جبروت خود را دریابد. با جان سپردن مهسا در فرآیند سازمانی گشت ارشاد، ارشاد تمامی دارایی و توانایی درونی خود را برملا کرد؛ ارزش برتر تن بر جان و ارشاد بر فرهنگ. در این کوچه بن‌بست ارشاد گوهر اتم<sup>۳</sup> و اکمل خود را به فعلیت درآورد و به پایان معنایی و شاید نه لفظی رسید.

فرهنگ/ادب دیگر شاهد بازیگری ارشاد نبود، در برابرش ایستاد تا بگوید راه فرهنگ/ادب از غربزدگی و قدرت نمی‌گذرد و به یاد آورد آنگاه که شهید بهشتی به همیاری شهید باهنر در هنگام دفاع از آزادی فرهنگ/ادب در تصویب اصل 24 از وی پرسید: «اگر کسی کتابی نوشته مبنی بر اینکه اصلاً سیستم جمهوری اسلامی، سیستم بدی است، طبق این اصل باید جلوی کتاب را گرفت؟ شهید باهنر می‌گوید: خیر، اگر عنوان قیام و اقدام دارد، اشکال دارد، شهید بهشتی افزود: در شرایطی که ما هستیم اعمال قهر برای جلوگیری از نشریاتی که مبارزه فکری با اسلام می‌کنند، سودمند نیست ... این يك حرام، يك منکر است و راه مبارزه با این منکر و جلوگیری از این منکر آیا باید با استفاده از ابزار قهر باشد که اینجا ما می‌گوییم قهر قانونی و قدرت قانونی، نه، همان قدرت تکلیفی را بگوییم ... آنکه آقایان نگرانش هستید که می‌فرمایید اگر بعضی از نشریات طوری است که از نظر مذهبی افکار را مسموم می‌کنند، در اینجا با آن حکم تکلیفی که توی رساله می‌گویید و با تربیتی که می‌کنید، جلوی نشر آنها را بدون اعمال قهر بگیرید، آن موثرتر است. اگر از اعمال قهر استفاده کنید، نتیجه به عکس می‌دهد، این عرض من بود» (صورت جلسه مذاکرات، 1729: 1364). با این استدلال فرهنگی و غیر ارشادی قهرآمیز این اصل تصویب شد اما ارشاد راه خود را رفت و پیش‌بینی درایت‌گونه بهشتی محقق شد و نتیجه عکس حاصل. روزی که این اصل فرهنگی/ادبی اجرایی و اعمال شود و فرهنگ/ادب جای تاریخی و حقیقی خود را از ارشاد قهری بازستاند، اشتباه بنیادی میناچی اصلاح و وزارت کنونی به وزارت فرهنگ و ادب نوسازی می‌شود و ارشاد حد خود را باز می‌شناسد و به

مکان حقیقی خود در نهادها و کانون‌های دینی مدنی و خانه‌ها  
باز می‌گردد و مصائب کشاکش ارشاد با فرهنگ/ادب پایان می‌یابد.  
مِزاجِ دهرِ تبه‌شد در این بلا حافظ  
کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی

ناصر میناچی، از موسسان حسینیه ارشاد که از جانب دولت موقت  
مسئولیت سامان‌دهی وزارت اطلاعات و جهانگردی (نهادهی مستقل از فرهنگ  
و هنر و آموزش عالی) را پذیرفت، با دل‌بستگی‌اش به خاطره‌های نام و  
معنی ارشاد به اقدامی سترگ و شگرف دست زد و در هفتم خرداد سال 58  
با تصویب شورای انقلاب اسلامی نام این سازمان دولتی (وزارت اطلاعات  
و جهانگردی) را به وزارت ارشاد ملی تغییر داد  
کلمه ارشاد متفاوت از کلمه ملی، خشنودکننده و جذاب به نظر  
آمد و ارشاد خرسندانه، برخلاف کلمه ملی، عاقبت به خیر شد اما نه  
عاقبت به خیر. از این زمان، کلمه ارشاد دو زیست روزانه و شبانه  
داشته‌اش، دو زیست کاملاً دوگانه، زیست فرهنگ‌نامه‌ای و زیست رسمی و  
سیاسی. رخدادهای پسین نشان داد که این کلمه فقط يك لفظ نیست،  
تمام معنی است و زیست فرهنگی و اجتماعی دارد  
اگر فرهنگستان زبان در دهه بیست آن اشتباه، نه بنیادی، بلکه  
ظریفانه تاریخی را نکرده بود و به جای فرهنگ، ادب را برگزیده  
بود، ارشاد هیچگاه نمی‌توانست از مهندسی ادب سخن براند، زیرا در  
نزد همگان، چه فرهیختگان و چه مردمان کوچه و بازار به ذوق ادبی و  
ادب‌شناسی و تاریخ پیوستاری خود و ادب می‌دانستند  
ارشاد در گشت مفهومی خود از حسینیه ارشاد تا گشت ارشاد، با  
اتکای به دم‌غربزده مهندسی فرهنگی در قالب گشت ارشادی خیابانی شد  
تا آخرین سنگر خود را پیروزمندانه فتح کند و با ون ارشادی پرده  
از باطن تکنیک‌زده خود رخ برکشد و چهره بر همگان بگشاید تا جبروت  
خود را دریابد

منبع: فرهنگستان 1401 23